

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و صد و هشتاد و هفتم





خانم الناز از آلمان



با سلام و درود

در مورد بی ادبی عاشقِ دفتر چهارم و امتحان کردن:

ما بی ادبی می کنیم و بعد از داشتن تجربه فضاگشایی و عدم و یکتایی، باز از روی وسواس تن و کشش مرکز جسمی و خوی و عادات قبلی به دید همانیده و دویی و مقاومت برمی گردیم و بعد که توسط قوه تمییز درونی یا پیر بیرونی یا توسط قضا و آشفته شدن سمنزار رضا مچمان گرفته می شود، کارمان را توجیه می کنیم که ما داشتیم امتحان می کردیم، ببینیم آیا واقعاً جفا القلم کار می کند و جواب عبادات و احسان مرا آن طور که تمایل دارم می دهد؟ داشتیم امتحان می کردیم که آیا زندگی واقعاً حافظ و نگهدارنده ما است یا نه بلافاصله که من جفا بکنم او هم جفا می کند؟

امتحان کردم، ببینم آیا حضور در من بیدار شده و اگر بروم توی دل همانیدگی‌ها می‌توانم درست و سالم بیرون بیایم؟ امتحان کردم ببینم آیا کار معنوی واقعاً تأثیر دارد و آیا من واقعاً تغییر کرده‌ام؟ آیا من می‌توانم با استفاده از سبب‌هایی که ذهنم نشان می‌دهد روند بیداری را تسریع کنم؟
 آیا من می‌توانم دیگران را با گفت زبان قانع کنم و به راه راست بیاورم؟ آیا من می‌توانم قانون جبران را رعایت نکنم و به صورت معجزه‌وار به خواسته‌هایم برسیم؟ خلاصه این که ای زندگی اگر هم ظاهراً از من خطایی سر زده، در درستی نیت من هیچ شکی نیست. بنابراین آن‌چه که مشکوک است عملکرد خود تو و خدا است، که من داشتم آن را امتحان می‌کردم.

قوه تمیز زندگی خطایمان را به ما نشان می‌دهد به شرطی که آن‌ها را انکار نکرده یا توجیه نکنیم یا اگر مرتکب شده‌ایم، عذر نیاوریم.

مثلاً قوه تمییز به ما ندا می‌دهد که از فلان مورد باید پرهیز کنی، ولی من به علت جذب جنسیت مرکز همانیده‌ام، تمایل به انجام آن فعل مذموم را دارم، بنابراین برای این که بتوانم آن را انجام بدهم یک حيله می‌زنم و مثلاً اسم آن را می‌گذارم «امتحان کردن»، یعنی به یک کار غیر مجاز، لباس کار مجاز می‌پوشانم و حالا که اسمش عوض شد دیگر لزوم پرهیز کنار می‌رود.

گذاشتن عنوان «امتحان کردن» روی رفتارهای جفاکارانه‌مان به‌مثابه پوششی است که یک ویروس روی خود می‌کشد تا گلبول‌های سفید قوه تمییز و پرهیز دیگر آن را به عنوان دشمن خارجی شناسایی نکنند و کاری با آن نداشته باشند. بنابراین وقتی قوه تمییز یک شناسایی می‌دهد، دیگر عبارت این که حالا آن را مرتکب می‌شوم تا بینم واقعاً این هشدار حقیقت داشته یا نه؟ یا می‌خواهم بینم زندگی چگونه روی من در حال کار است؟ یا بینم طرز عملکرد مرکز چطور شده و یا می‌شود؟ همگی باطل هستند و تنها یک بهانه و یک توجیه است که تشخیص مرکز عدم نادیده گرفته بشود.

یا بینم طرز عملکرد مرکز چطور شده و یا می‌شود؟ همگی باطل هستند و تنها یک بهانه و یک توجیه است که تشخیص مرکز عدم نادیده گرفته بشود.

پس یک بار برای همیشه متوجه می‌شوم که هیچ امتحان کردنی و هیچ عذر آوردنی در رابطه با نداها و شناسایی‌های مرکز عدم یا پند پیر وارد نیست و اصلاً معنی ندارد و هیچ چیزی نیست الا یک تلبیس و تزویر برای جایز جلوه دادن هر آن چه غیر مجاز است و هر آن چه خطا بوده.

مفتی ضرورت یجوز و لایجوز ما، خودمان هستیم به شرطی که سپاس گزار این قوه تمییزده باشیم و با تلبیس و حیل‌هایی چون «امتحان کردن» آن را نادیده نگیریم.

بنابراین یک بار برای همیشه تصمیم می‌گیرم در برابر زندگی عنوان «امتحان کردن» را از روی کارهایم کنار بگذارم و جانم را خلاصی بخشم.

این حکایت را بدان گفتم که تا
لاف کم بافی چو رسوا شد خطا

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۱

با سپاس

الناز از آلمان



خانم آتنا از تهران



با سلام و درود

ای دهنده قوت و تمکین و ثبات
خلق را زین بی ثباتی ده نجات

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۹۶

ما قبل از اینکه وارد مرحله هوشیاری جسمی و ساختن من ذهنی مان بشویم، در روز الست به جنسیت خداگونه مان اقرار کرده ایم، ما با خداوند همانیده شدیم، چه زیبا و با شکوه، همانیدگی با خداوند. و بعد از ورود به مرحله هوشیاری جسمی باید عهد و پیمان خودمان را با خداوند یکتا به جا بیاوریم. بله گفتن به اتفاق این لحظه، کم کم ما را از این خواب ذهن بیدار می کند.

اگر ما می دانیم که از جنس خدا و زندگی هستیم و به خرد الهی که به بهترین نحو ممکن همه کائنات را اداره می کند ایمان داریم، پس باید بی چون و چرا و بدون دخالت من ذهنی به اتفاق این لحظه که تحت قضا و اراده الهی است بله بگوییم. این بله گفتن در واقع وفای ما به الست است و در این تسلیم توأم با ایمان و اعتماد است که ما از خواب ذهن به تدریج بیدار می شویم و به ابدیت و بی نهایتی خداگونمان زنده می شویم. و اما جفای ما به الست و عهد و پیمانمان با خداوند زمانی است که من ذهنی در مقابل اتفاق این لحظه سر بر می افشانند و اتفاق را جدی می گیرد و بر اساس سبب سازی ها و می دانم هایش شروع به مقاومت و قضاوت می کند. در نتیجه فضا را به خود تنگ کرده و دچار درد و درد سازی می شود.

آیا می دانیم یکی از بزرگترین ستم هایی که ما می توانیم در حق خودمان بکنیم، چیست؟ این است که از هدایت ها و حمایت های بی مانند زندگی که به عالی ترین طریق ممکن همه چیز را اداره می کند، محروم شویم! او هر لحظه یک فکر جدید دارد و یک خرد جدید می آفریند. چقدر حیف که خودمان را اینگونه محروم می کنیم و در تنگنای محدود عقل من ذهنی بر اساس شرطی شدگی ها و سبب سازی های گذشته و باورهای پوسیده و کهنه دنبال راه حل و واکنش هستیم.

اندکی تأمل:

به درختان در ماه آخر زمستان نگاه می کنیم که چگونه خشک و بی جان به نظر می آیند، گویی مرده اند. اما کم کم جوانه های کوچک سبز روی شاخه های خشک آنها نمایان می شود. از یک چوب خشک و به ظاهر مرده، مثل اینکه دوباره زندگی در حال جاری شدن است.

در دوران سرد و خاموش فصل زمستان، آیا درختان شاکی هستند از این وضعیتشان و مقاومت می کنند؟ ناله و شکایت دارند که چرا اینگونه خشک و رنگ پریده هستند؟ آیا می ترسند که همین گونه بمانند و دوباره زنده نشوند؟ آیا حسرت گذشته سبز خود را در بهارهای گذشته می خورند و یا سایر درختان و موجودات را مقصر این حال خود می دانند و ملامت می کنند؟ آیا به بوته های همیشه سبز حسادت می کنند؟ البته که خیر. زیرا که درختان در تسلیم کامل به زندگی هستند و در فضای سکوت و آرامش و عاری از توهمات ذهنی رو به خدا هستند و به خرد کل او ایمان کامل دارند. خداوند اراده می کند و بار دیگر در فصل بهار، زندگی در آنها جاری می شود و سبز می شوند و شکوفه می دهند.

اما ما در خواب ذهن همیشه در فصل زمستان مانده ایم. جام شراب ما با توهمات ذهن و همانیدگی ها و باورهای کهنه پر شده. مثل درختی خشک و مرده هستیم که با گل های مصنوعی (یعنی همانیدگی ها) خودمان را تزیین کرده ایم و خیال می کنیم چقدر عالی هستیم در حالی که بوی خاک و کهنگی تمام دورن و بیرون ما را گرفته است! اجازه نمی دهیم با اندکی تسلیم، با اندکی فضا گشایی، با اندکی جدی نگرفتن اتفاق این لحظه، فکر و خرد الهی در ما جاری شود و ما را از این خواب زمستانی و توهمات بیدار کند. با کم و زیاد شدن همانیدگی ها، بالا و پایین می شویم، دائماً در آتش خشم، مقایسه، حسادت و خود برتر بینی و خود کم بینی می سوزیم. از درون پوسیده ایم و خبر نداریم.

هوشیاری حضور لحظه به لحظه نویی می آفریند و زندگی را لحظه به لحظه جاری می کند. در فضای گشوده شده و بله گفتن ما به اتفاق این لحظه چهار بعد ما (یعنی جان، جسم، فکر و هیجان) دوباره آباد می شود، همچون شاخه خشک و شکسته که دوباره جان می گیرد و برگ و شکوفه می دهد، اعضای بدنمان جان دوباره می گیرند و بیماری هایمان در این موازی شدن با زندگی و جاری شدن خرد کل شفا می یابند. چهار بعدمان آبادتر از همیشه خواهد شد.

به عنوان مثالی دیگر، وقتی دندان ما در مراحل اولیه پوسیدگی است، در شرایطی که هجوم باکتری ها کم باشد، می تواند از جریان بزاق، کلسیم و فلوراید را جذب کرده و کریستال های از دست رفته بافت دندان را دوباره بازسازی کند. ولی نکته جالب این است که بافت بازسازی شده بسیار قوی تر و محکم تر از روز اولش است و مقاوم تر نسبت به پوسیدگی.

هوشیاری حضور لحظه به لحظه نویی می آفریند و زندگی را لحظه به لحظه جاری می کند. در فضای گشوده پس ما هم می توانیم با فضا گشایی و تسلیم، جدی نگرفتن اتفاق این لحظه و آنچه که ذهن نشان می دهد، شناسایی همانیدگی ها و انداختن آنها و تحمل درد هوشیارانه، جریان هوشیاری را به چهار بعدمان جاری کنیم، دوباره بیدار و سرزنده شویم، سالم و محکمتر از قبل از جنس نویی زندگی.

برگرفته از سخنان آقای شهبازی در برنامه های ۷۳۲ و ۹۵۳ گنج حضور

با سپاس فراوان

آتنا از تهران



خانم دیبا از کرج



چشمه کوثر و فراوانی خدا

در قرآن آمده است که ما به انسان چشمه کوثر و فراوانی را عطا کردیم. من از خودم می پرسم چرا آنقدر می ترسم همه چیز تمام شود و به من چیزی نرسد؟ زیرا هنوز در خشکی ذهن زیر سلطه ترس، نگرانی و تنگ نظری هستم.

نه تو اعطیناک کوثر خوانده ای
پس چرا خشکی و تشنه مانده ای؟

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۲

ترس غالب ترین هیجان من ذهنیست که باعث می شود انسان بر اساس باورها و نیازهای روانشناختی، خدا خدا کند، نماز بخواند و ادای مؤمنان را در بیاورد و تازه منتظر هدایت و کوثر زندگی هم باشد.

بهر این مؤمن همی گوید ز بیم
در نماز اهد صراط المستقیم

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۳۴

پیش از آشنایی با مولانا، هم و غم این بود که پول در بیاورم، خانه بخرم و خانواده ام در رفاه باشند. البته این خواسته غلط نیست، ولی همانندگی با آن غلط است. همانندگی با پول و آسایش خانواده و چگونگی مکان و زمان چیزی نیست که انسان در غم آن بلرزد و بترسد زیرا حکم خداست که همه چیز را در بر می گیرد.

از مولانا آموختم که من از جنس عدم و خوش سرشتم و برای رسیدن به اصل خودم باید جان قلبی من ذهنی را بدهم و نه تنها از چالشها و بی مرادی ها نترسم، بلکه پیغام بی مرادی را بگیرم و نور را پیدا کنم، زیرا با عبور از گذرگاههای سخت زندگیست که فضای درون باز می شود و جان من به او زنده می شود.

نان دهی از بهر حق نانت دهند
جان دهی از بهر حق جانت دهند

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۳۶

بی مرادی شد قلاووز بهشت
حفت الجنة شنوای خوش سرشت

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

از خود پرسیم چرا نفس ما و شیطان که هر دو یکی هستند، فریبمان می دهند و می گویند: دو روزه دنیاست، نزار کسی حقت را بخورد یا به تو بی احترامی کند، تو رئیس، خودت را نشان بده و بیشتر جمع کن و خوب بخور و خوش بگذرون .
به راستی چرا؟ چون من ذهنی دشمن هوشیاری ماست و نمی خواهد بمیرد و نمی خواهد انسان جوهر خودش و هوشیاری حضور را ببیند.

تا تو تن را چرب و شیرین می دهی
جوهر خود را نبینی، فربهی

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۵

از خودم می پرسم آیا هنوز در غم بیشتر کردن همانیدگیها مثل فرعون زور می گویم و دیگران را کنترل می کنم؟
یا همه غم های دنیا را به خودش می سپارم و مثل منصور اناالحق می گویم و در غم زنده شدن به خدا
فضاگشایی می کنم و از خرد فضای گشوده و چشمه کوثرش می نوشم؟

بود اناالحق در لب منصور، نور
بود اناالله در لب فرعون، زور

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۵

گفت رو: هر که غم دین برگزید
باقی غم ها خدا از وی برید

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۳۷

فرعون نیروی من های ذهنی جهانست که در نام خدا به دنبال قدرت، مقام و پول هستند، عقل من ذهنی مثل عقل حیوان است و به دنبال غریزه شهوانی خود، انسانها را جسم می بیند و آنها را می کشد. بسیاری از ما در نور خدا غرق هستیم، ولی فرق هوشیاری حیوانی و هوشیاری نظر را نمی دانیم و بویی از گرما و گرمی داشت انسان نبردیم.

نور این دانی که حیوان دید هم
پس چه گرما بود بر آدمم؟

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۴۰۷

من چو خورشیدم درون نور، غرق
می ندانم کرد خویش از نور، فرق

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۴۰۸

نمی خواهم مثل فرعون رو به دنیا داشته باشم و از چشمه کوثر محروم شوم، اگر در خشکی ذهن به همانیدگیها بچسبم، نعمتهای بیکران زندگی را نمی بینم و خشک لب می شوم. پدر، مادر، مدرسه، خویشان و پیشینیانمان چون من ذهنی داشتند به ما مقاومت، قضاوت، همانیدن و سیری ناپذیری را آموختند. بیاییم سپاسگزار بزرگانی چون مولانا باشیم که من ذهنی خون آشام را به ما شناساندند و بسیار ریاضت کشیدند تا به بشریت خدمت کنند تا مردم از خواب ذهن بیدار شوند و بدانند من ذهنی دشمنیست که از مرگ و تب هم به آنها نزدیکتر است.

هر که را دیدی ز کوثر خشک لب
دشمنش می دار همچو مرگ و تب

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۷

گرچه بابای تو است و مام تو
که او حقیقت است خون آشام تو

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۸

از مولانا آموختم: چیزهایی که ذهنم مهم نشان می دهد را جدی نگیرم و لا اله الا الله بگویم تا به خدا زنده شوم، در مسیر زنده شدن مثل خلیل حق راستین باشم و با زندگی آشتی کنم تا آتش دردهای هوشیارانه به گلستان تبدیل شود.

از خلیل حق بیاموز این سیر
که شد او بیزار اول از پدر

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۹

پدر در اینجا استاد من ذهنیست که اول باید از او بیزار شویم و با من های ذهنی قرین نشویم، زیرا دل ما از راه پنهان از آنها خو می دزدد و کینه های آنها روی ما تاثیر می گذارد.

از قرین بی قول و گفت و گوی او
خو بدزدد، دل نهان از خوی او

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

می رود از سینه ها در سینه ها
از ره پنهان صلاح و کینه ها

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

تا نخوانی لا و الا الله را
در نیابی منهج این راه را

منهج: راه روشن

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۴۱

ما مثل درخت باید به ریشه خودمان وصل باشیم، به گسترش زمین و آسمان نگاه کنیم تا با فضاگشایی در برابر بادهای ناموافق زندگی درخت جانمان از زمین وسیع خدا بیرون بزند و کاری به درخت همسر، فرزند و دیگران نداشته باشیم که درخت آنها چقدر نور گرفته؟ و یا چرا میوه نمی دهد؟ عرصه زمین خدا بی نهایت است و تنها با شکرگزاری و ارتعاش عشق است که می توانیم به یکدیگر کمک کنیم.

صحن ارض الله واسع آمده
هر درختی از زمینی سرزده

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۶۰

بر درختان شکرگویان برگ و شاخ
که زهی ملک و زهی عرصه فراخ

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۶۱

طلب کنیم خدایی را که از چشمهٔ کوثر و آسمان فضای گشوده، به ما طعام و شراب می دهد، دهان شراب تأیید گرفتن از دنیا را ببندیم تا بر چیزهای دنیا نلرزیم و به سوی فضای یکتایی شتاب کنیم، تا جهل من ذهنی عاجزمان نکند و از روزی آب و آتش خدا محرومان نسازد، آب، نماد عقل، هدایت، امنیت و قدرت است و آتش نماد دردهای هوشیارانه برای رسیدن به اوست.

لب فروبند از طعام و از شراب
سوی خوان آسمانی کن شتاب

–مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۰

دَم به دَم بر آسمان می دار امید
در هوای آسمان رقصان چو بید

–مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۱

دَم به دَم از آسمان می آیدت
آب و آتش رزق می افزایدت

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۲

گر تو را آنجا برد نبود عجب
منگر اندر عجز و بنگر در طلب

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۳

با سپاس فراوان

دیبا از کرج



خانم مهردادخت از چالوس



به نام عشق و سلام بر تمامی عزیزان گروه.

انتخاب ما عقل کل یا عقل جزوی است؟

عقل کُلِّ را گفت: مازاغَ البَصْر
عقلِ جزوی می کند هر سو نظر

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۰۹

وقتی ما فضا را باز می کنیم، مرکز را عدم می کنیم و عدم نَگه می داریم، دیگر چشمان این ور و آن ور نمی لغزد، دائماً با فضای گشوده شده به خدا نگاه می کنیم. عقل کل زاغَ البَصْر است، که دیدش هرگز خطا نمی کند و به هر سویی کشیده نمی شود. ما هم اگر مقاومت نکنیم و آن چیزی که دید ما را جلب کرد را مهم ندانیم، آن چیز از دید ما می افتد و دیگر به مرکزمان نمی آید، پس می گوییم چشمان نلغزید.

اما با دید عقل جزوی که رو به هر سویی دارد، سریع ما را از حالت حضور که هشیار و ناظر بر اتفاق این لحظه هست، خارج کرده و ما یک جسم را فوراً به مرکزمان می‌آوریم و از حد و حدود مقررات زندگی که می‌خواهد این لحظه مرکزمان عدم باشد، می‌گذریم. این چنین دیدی خطا می‌کند که بی‌ضرورت چیزی را به مرکز راه داده‌است.

درک این «نلغزیدن چشم» خیلی در زندگی می تواند کارگشا باشد. باعث فروریختن بسیاری از همانیدگی ها در ما می شود. مثلاً اگر اضافه وزن داریم، می توانیم از لغزیدن چشممان بر غذاهایی که دیدن ذهنی آنها را برایمان مهم و خوش مزه جلوه می دهد، اجتناب کنیم و بگوییم اینها برای من که می خواهم کاهش وزن داشته باشم، ضرورت ندارد، یعنی در این لحظه مفتی ضرورت زندگی خود شویم و از فتوای عقل جزوی پیروی نکنیم.

گفت مفتی ضرورت هم توی
بی ضرورت گر خوری مجرم شوی

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۰

ور ضرورت هست هم پرهیز به
ور خوری باری ضمان آن بده

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۱

یا وقتی به خرید می‌رویم با دید عقل جزوی که بر هر چیزی می‌لغزد و در واقع دیدش خطا کار است، ما را وسوسه می‌کند خیلی چیزهایی که فعلاً ضروری نیست، را بخریم.
یا این دید ما را به سایت‌های سوشیال مدیا (social media) می‌کشاند تا وقتمان را بیهوده تلف کنیم.
اما دید چشم عدم که به هر سویی کشیده نمی‌شود، به ما خاصیت پرهیز داده و باعث می‌شود که مرکزمان عدم بماند.

شما پدر بزرگوار فرمودید: «اگر فکری می‌کنید که با آن همانیده هستید به طوری که در شما هیجان ایجاد می‌کند، شما عقل جزوی دارید و به هر سو نگاه می‌کنید و پیشرفت نمی‌کنید.»

چند روز پیش فکر کاهش وزن به ذهنم رسید، چون سه کیلو وزنم به خاطر ورزش نکردن در دوره نقاهتم و خوردن آجیل زیاد شده بود. بعد یکی از بستگان به من گفت که با یک رژیم سه‌روزه توانسته سه کیلو وزن کم کند. و من هم اول با عقل جزوی‌ام دچار هیجان شدم، از او خواستم که دستور آن رژیم را برایم بفرستد. ولی خدا رو شکر وقتی در مورد آن با همسرم مشورت کردم، پیام خدا را از طرف او گرفتم که به من گفت شما نباید در این مدت درمانی رژیم بگیری، درحالی که خودم این مسئله را فراموش کرده بودم.

عقل را با عقل یاری یار کن
امرهم سُوری بخوان و کار کن

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷

—«وَأْمُرْهُمْ سُورَى بَيْنَهُمْ»

« و کارشان بر پایه مشورت با یکدیگر است »
قرآن کریم، سوره سُوری (۴۲)، آیه ۳۸

بعد خودم که آن دستور را خواندم با این که خیلی آسان هم بود، اما با تأمل گفتم حالا سه کیلو هم سه روزه کم کنم، ولی من که نمی توانم این سبک خوردن را که فقط سه نوع غذا در آن بود همیشه ادامه دهم و ممکن است دوباره وزنم برگردد. پس بهتر است از عقل من ذهنی ام پیروی نکنم و جلوی دیدم را که بر هر چیزی می خواهد بلغزد، بگیرم و در عوض سبک خوردنم را درست کنم و غذا را با حجم کمتری بخورم و با انجام این فکر جدید نتیجه اش را هم در ظرف دو روز دیدم و حدود دو کیلو وزن کم کردم.

بنابراین اگر آن چیزی که ذهنمان نشان می‌دهد را جدی نگیریم و بی‌اهمیت کنیم، با کمی حزم و تأمل به دست خداوند می‌افتیم و خرد کل بدون واسطه، بدون این که از نوشته‌ها یا دستورات ذهنی پیروی کنیم به ما خیر می‌رساند و مسائل ما را حل می‌کند. لازم نیست ما سبب‌سازی ذهنی کنیم که اگر این دستورات را دقیقاً اجرا کنیم به هدف خود می‌رسیم. لازم نیست بین خود و خدا واسطه قرار دهیم، بلکه فقط با فضاگشایی بدون واسطه و سبب‌سازی ذهن متوجه می‌شویم خدا برای ما کافی است.

کافییم، بدهم تو را من جمله خیر
بی سبب، بی واسطه یاری غیر

–مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۷

کافییم بی‌نان تو را سیری دهم
بی سپاه و لشکرت میری دهم

–مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۸

بی بهارت نرگس و نسرين دهم
بی کتاب و اوستا تلقین دهم

–مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۹

کافیہ بی داروت درمان کنم
گور را و چاه را میدان کنم

–مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۲۰
–مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۵۱۷–۳۵۲۰

البته این مسائل زندگی فرعیات زندگی ماست که با توکل بر خدا و همیشه نگرستن به معشوق، پرهیزها در زندگی ما بیشتر شده و به منظور اصلی که از بین رفتن پندار کمال و می دانم‌های من‌ذهنی و زندگی خواستن از جهان بیرون است، دست می‌یابیم و دید غلط من‌ذهنی هم دیگر ما را به درد نمی‌اندازد. این نگرستن به معشوق هم به دست ماست.

پس هماره روی معشوقه نگر
این به دستِ توست، بشنو ای پدر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۷

با سپاس فراوان

مهردخت از چالوس



خانم سیمین از تهران



سلام

جام بر دست، به ساقی نگرانیم همه
فارغ از غصه هر سود و زیانیم همه

-مولوی، دیوان شمس، ترجیع بیستم

اصل و ذات من هر لحظه میل به دیدار خدا دارد و من مصنوعی ام میل به جهان دارد. این من توهمی از آنجا می آید که من عقل من ذهنی ام را معلم خود کرده بودم و هر تکلیفی که میداد فوراً انجام میدادم، دفترهای زیادی سپاه کرده بودم ولی باز هر سال رفوزه می شدم. مدیر مدرسه عشق هر هفته به من گوشزد می کند که اگر این معلم بی سواد خواست وارد کلاس وجودم شود، فوراً اطلاع بدهم تا او را پابرهنه از مدرسه اخراج کند.

خدا را شکر با چنین مدیر خردمندی مدرسه ما تبدیل به مجلس عشق و شادی شده و هر هفته گوهرهای آگاهی و برکت را از زیبارویان بغدادی دریافت می‌کنیم و علفهای هرزِ افسردگی و ملالت را از ریشه در می‌آوریم (انشاءالله).

ساقیا باده بیاور که برانیم همه
که به جز عشق تو از خویش برانیم همه

-مولوی، دیوان شمس، ترجیع بیستم

-با تشکر سیمین از تهران



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید